گفت و گوی «جوان» با مادر شهید مدافع حرم لشکر فاطمیون مجتبی عبداللهی

درد یتیمی کشیده بود و نمی‌خواست بچه‌های دیگر یتیم شوند

■ صغری خیل فرهنگ

برای مادر اگر چه دل کندن از مجتبی برایش سخت بود، اما با اصرارهای مجتبی راضی شده بود تا فرزندش را به دفاع از حرم اعزام کند. مادر بود و هفت بچه قد و نیم قد که بعد از فوت همسرش، به سختی آنها را بزرگ کرد. بچه‌ها در کنار مادر قالیبافی کردند و تار و پود عشق و رزق حلال را در هم تنیدند تا قد کشیدند و بزرگ شدند، اما از همه محبوب‌تر نزد خدا، مجتبی بود! او که تعلقات دنیایی‌اش را فدای حریم اهل بیت(ع) کرد. شهید مجتبی عبداللهی متولد سال ۶۹ بود که ششم بهمن ۱۳۹۳ در سوریه به شهادت رسید. گفت‌وگوی ما را با بخت‌آور عبداللهی مادر شهید پیش رو دارید.

همسرتان چه سالی مرحوم شدند، گویا شما پس از فوت ایشان سختی‌های زیادی کشیدید؟

من سال ۱۳۵۳ در افغانستان ازدواج کردم و سال ۱۳۶۰ به ایران مهاجرت کردیم. ماحصل زندگی‌مان هفت فرزند بود. همسرم سال ۱۳۷۴ به علت ناراحتی قلبی به رحمت خدا رفت و شوک بسیار عمیقی به خانواده و به خصوص من وارد شد. بعد از آن علاوه بر مسئولیت‌های مادری باید جای خالی پدرشان را هم برای‌شان پر می‌کردم. پسرم مجتبی آن دوران پنج سال و فرزند آخرم فاطمه یکسال داشت. سال‌ها از فوت همسرم گذشت و من برای بچه‌ها هم مادری کردم و هم پدری. نبودن‌های همسرم راهم با لطف خدا و همراهی بچه‌هایم جبران کردم و همه امیدم در این سال‌ها این بود که بتوانم بچه‌ها را سروسامان بدهم. با نبودن همسرم فشار مالی، اقتصادی و معنوی زیادی به خانواده وارد شد. حتی مهم‌تر از بحث مالی و مشکلات معیشتی، فقدان پدر برای بچه‌ها ملموس بود. الحمدلله من در کنار فرزندانم این مسیر سخت را طی کردم. برادر بزرگ‌تر شهید آقا مصطفی و خواهرانش حکیمه و معصومه خیلی کمک حالم بودند. یک شیفت مدرسه می‌رفتند و شیفت دیگر در یک کارگاه بافندگی فرش دستی کار یا نقشه‌خوانی می‌کردند یا قالی می‌بافتند، آن هم با دستمزد ناچیز. خودم هم خیاطی می‌کردم تا کمک خرج خانه باشم. خدا خیلی به من کمک می‌کرد و مخارج زندگی را هرطور شده تأمین می‌کردم. مجتبی هم وقتی به نوجوانی رسید کمک خرج خانواده شد، همه کنار هم با مشکلات مبارزه می‌کردیم. بچه‌ها هر کدام در کنار کار به تحصیلات عالیه رسیدند و مدارک و مدارج‌شان را در سطح دکتری، کارشناسی ارشد و کارشناسی ارتقا دادند.

مجتبی متولد چه سالی بود و شغلش چه بود؟

۲۰ فروردین ۱۳۶۹ در مشهد متولد شد. بعد از گرفتن دیپلم با برادرش سرکار رفت و در حرفه نمای ساختمان مشغول شد. ۲۰بهار از زندگی‌اش گذشته بود که بعد از ارتباط و آشنایی با بچه‌های بسیج و مسجد با مدافعان حرم لشکر فاطمیون آشنا شد. در جلسات مربوط به مدافعان حرم فاطمیون شرکت می‌کرد و به مسائل و اتفاقات منطقه آگاه بود. مجتبی گاهی من را در جریان حرف‌های دوستانش در مسجد قرار می‌داد. یک روز به خانه آمد و برای اولین باراز تصمیمی که برای دفاع از حرم اهل بیت(ع) گرفته بود با من صحبت کرد. گفت مادرجان بچه‌های محل و دوستان مسجدی‌ام برای دفاع از حرم اهل بیت(ع) به سوریه می‌روند. من هم می‌خواهم برای یکبار هم که شده، بروم. همانجا بود که حالم دگرگون شد، گفتم مجتبی برای چه می‌خواهی بروی؟ شروع کرد به توضیح دادن که مادر جان اگر بچه‌های مدافع حرم نروند، ممکن است به حریم حضرت زینب(س) جسارت و تعدی شود. در حال حاضر بی‌بی‌زینب(س) به ما نیاز دارند. بعد هم با صدای بلند گفت: «کلنا عباسک یا زینب(س)» همه ما باید عباس بی‌بی باشیم. خیلی خواهش کرد برای یکبار هم که شده به منطقه برود و گفت قول می‌دهم خط مقدم نروم. همین که خودم را به پشت جبهه برسانم و در امور تدارکات و پشتیبانی کمک نیروها باشم، کفایت می‌کند. می‌خواهم بروم برایشان آشپزی کنم. من که دستپخت خوبی هم دارم، اصلاً لباس‌های‌شان را می‌شویم و هرچه در توان دارم برای آنها انجام می‌دهم... هرچه من و برادر و خواهرهایش مخالفت کردیم، فایده‌ای نداشت. بچه‌ها گفتند ما پدرمان را از دست دادیم، نمی‌خواهیم برای شما اتفاقی بیفتد، اما ایشان قبول نکرد. برای همین گفتم مجتبی جان همین یکبار را برو و مراقب خودت باش.

به نظر شما چه شاخصه‌ای در وجود فرزندتان ایشان را به درجات تعالی رساند و شهید شد؟

شاید برجسته‌ترین ویژگی پسرم تواضع و ساده‌زیستی‌اش بود. همه بچه‌ها تحصیلکرده هستند، اما ایشان بزرگ‌ترین صفتش تواضع بود و با هر قشری می‌جوشید و گرم می‌گرفت. همیشه دست محبت به سمت افراد پایین‌تر از خودش دراز می‌کرد و افراد را مورد تکریم و احترام قرار می‌داد. پسرم درد یتیمی کشیده بود و نمی‌خواست بچه‌های دیگر یتیم شوند، به همین خاطر هم مدافع حرم شد.

اولین بار چه تاریخی اعزام شد؟

خرداد سال ۱۳۹۳ برای اولین بار اعزام شد. مدتی بعد به مرخصی آمد، زمان مرخصی مصادف بود با اربعین امام‌حسین(ع). ابتدا به قم رفت و از همانجا با من تماس گرفت و گفت مادر من می‌خواهم بروم کربلا بعد به خانه می‌آیم. مجتبی برای اولین بار به کربلا رفت. زمانی که از کربلا به مشهد برگشت، گفت مادر بی‌بی من را طلبید و من را فرستاد پابوس برادرشان اباعبدالله(ع) و پدرشان امیرالمؤمنین(ع). وقتی او را بعد از مدت‌ها دیدم، بسیار تغییر کرده بود. مجتبایی که رفت با مجتبایی که برگشت خیلی فرق کرده بود. وقتی برگشت اخلاقش عوض شده بود. نمی‌دانم در آن دو سه ماهه چه شد که اینقدر تغییر کرده بود. وقتی از او پرسیدیم چه کردی کجا بودی؟ می‌گفت من در بخش خدمات و کارهای اداری بودم. قسمت آشپزی کنار بچه‌ها خدمت می‌کردم، من حضور نظامی ندارم و در جنگ نیستم. با این حرف‌هایی که زد آرام گرفتم و دلم راضی شد. بعد از اتمام مرخصی به من گفت می‌خواهم بروم. اینبار خودم متوجه شده بودم که شهادتش نزدیک است. گفتم شما دفعه اول گفتی که می‌خواهی یکبار بروی و برگردی. باز هم اصرار کرد و نهایتاً راضی شدم. دی ۹۳ دوباره رفت صبح روز اعزام ساکش را بست و راهی شد. رفت و ۶بهمن‌ماه خبر شهادتش را آوردند. در اعزام آخر مجتبی از مشهد راه افتاد و رفت تهران. قبل از اعزام با دوستای صمیمی‌شان تماس گرفت و گفت اگر حقی به گردنم دارید، حلال کنید. من این دفعه که بروم شهید می‌شوم... رفقا حلالم کنید.

چطور خبر شهادتش را شنیدید؟

تعدادی از دوستان مجتبی به همراه چند نفر از بچه‌های لشکر فاطمیون به منزل ما آمدند و گفتند که مجتبی عبداللهی در دمشق شهید شده و تا دو روز آینده پیکرشان از دمشق به مشهد فرستاده خواهد شد. وقتی پیکر پسرم آمد، با حضور خیل عظیمی از دوستانش و مردم تشییع و تدفین شد. بعد از تشییع پیکر مجتبی، تعدادی از دوستانش آمدند و در مورد نحوه شهادتش توضیح دادند. شب عملیات او و سه نفر دیگر از دوستانش که مسئول نگهبانی و مراقبت از چادر بچه‌ها بودند، متوجه سرو صداهایی می‌شوند.

> بزرگ‌ترین صفتش تواضع بود و با هر قشری می‌جوشید و گرم می‌گرفت. همیشه دست محبت به سمت افراد پایین‌تر از خودش دراز می‌کرد و افراد را مورد تکریم و احترام قرار می‌داد. پسرم درد یتیمی کشیده بود و نمی‌خواست بچه‌های دیگر یتیم شوند

> خودم خواب بی‌بی را دیدم که با چادری سفید آمد و به من گفت چرا گریه می‌کنی؟ چرا غصه می‌خوری؟ مجتبی پیش من است و عباس من شده و چه درجه‌ای بالاتر از این؟ دیدن این خواب‌ها باعث آرامش‌مان شد. اینکه آدمی عند ربهم یرزقون باشد، نصیب هر کسی نمی‌شود. مجتبی به این مقام رسید

رزمنده‌ها در حال استراحت بودند که متوجه حمله داعش می‌شوند. مجتبی و دوستانش با شنیدن صدای داعشی‌ها پیشروی می‌کنند تا با آنها مقابله کنند در همان درگیری مجتبی به شهادت می‌رسد.

روزها بعد از شهادت پسرتان چطور گذشت؟

شهادت دو بُعد دارد. هم شیرین است و هم تلخ. شیرین از این جهت که مقامی والایی نصیب فرزندمان شد و او در راه دین و ائمه جان خودش را داد. خدا در قرآن بارها و بارها در مورد مقام شهدا صحبت کرده و فرموده است آنها نزد پروردگارشان روزی می‌خورند. بعد از شهادت مجتبی دخترم او را در خواب دیده بود که یک لباس سفید دارد و و با یک آرامش خاص، ظاهر آراسته و لبخند زنان می‌گوید: جای من خیلی خوب است، غصه نخورید و جوش نزنید. فقط دعا کنید که خداوند این لیاقت و نعمت را به شما هم بدهد. خودم خواب بی‌بی را دیدم که با چادری سفید آمد و به من گفت چرا گریه می‌کنی؟ چرا غصه می‌خوری؟ مجتبی پیش من است و عباس من شده و چه درجه‌ای بالاتر از این؟ دیدن این خواب‌ها باعث آرامش‌مان شد. اینکه آدمی عند ربهم یرزقون باشد، نصیب هر کسی نمی‌شود. مجتبی به این مقام رسید. در مورد حضور شهید در بین ما، بچه‌ها یکبار هم تصور نکردند که برادرشان شهید شده و نیست. مجتبی همیشه همراه ماست. آنقدر حضورش در زندگی ما جاری و ساری است که برای سال تحویل، شب یلدا و روز مادر انگار خودش هم در کنار ماست. من باور دارم که مرگ با شهادت فرق می‌کند. شهید به لحاظ جسمی نیست، اما به لحاظ معنوی حضور دارد.

وصیتنامه‌ای از شهیدتان دارید؟

آنچه از شهید به عنوان توصیه برای همیشه در نزد ما به جای ماند، این است که اسلام مرز ندارد. دفاع از اسلام در سوریه و عراق و در میدان جنگ تکلیفی است که برگردن ماست. مجتبی می‌گفت مادر کاش من ۱۰ تا بودم. ۱۰تا مجتبی. می‌رفتم و در همه جا خدمت می‌کردم. من فقط یک نفرم که به سوریه می‌روم تا از مظلوم دفاع کنم. این رفتن ما برای حفظ آرمان‌های انقلاب و دین‌مان است.

یادکرد

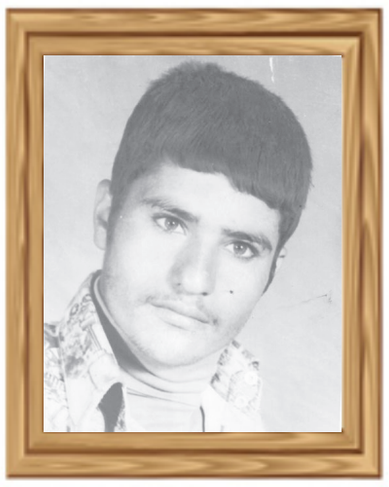

شهید غلامرضا صادقیان
نخستین شهید شهیدیه میبد

می‌خواست پس از پیروزی بر دشمنان ازدواج کند

■ آرمان شریف

برای انجام دادن کارهای بزرگ حتماً نباید سن و سال زیادی داشت. گاهی می‌توان در اوج جوانی دست به کارهای بزرگ زد و حماسه آفرید. این کاری بود که بسیاری از رزمندگان در راه دفاع از انقلاب و مبارزه با دشمنان انجام دادند. آنها با سن و سال کم به دفاع از انقلاب و کشور پرداختند و جانشان را هم در همین راه فدا کردند.

■ عشق به امام

شهید غلامرضا صادقیان، در شهریور سال ۱۳۴۲ در روستای شهیدیه از توابع شهرستان میبد متولد شد. شهید صادقیان هنگام پیروزی انقلاب ۱۵ سال داشت و انقلاب اسلامی او را در مسیر بلوغ و پختگی قرار داد. غلامرضا در جریان مبارزات انقلاب اسلامی، به سهم خود نقش فعالی ایفا کرد و اعلامیه‌های حضرت امام‌خمینی(ره) را به هر وسیله ممکن به‌دست می‌آورد و در معابر و مساجد پخش می‌کرد. او با وجودی که مجبور بود کار کند، تمام وقت اضافی خود را در تظاهرات علیه حکومت پهلوی یا برپایی مجالس ارشاد می‌گذراند. عشق به امام در روح و جان غلامرضا ریشه دوانده بود و او برای رهبرش خطرات هر کاری را به جان می‌خرید.

شهید صادقیان در جریان دستگیری امام جمعه فقید میبد، آیت‌الله «اعرافی» از سوی ساواک به یزد رفت و تا زمان آزادی آیت‌الله اعرافی در آنجا ماند و سپس همراه با امام جمعه به میبد بازگشت. او همچنین در جریان تشریف‌فرمایی حضرت امام‌خمینی(ره) از پاریس به ایران، به تهران رفت و چند روز در فرودگاه مهرآباد منتظر امام(ره) ماند تا اینکه ایشان به ایران تشریف آوردند و غلامرضا در مراسم باشکوه استقبال باشور و حرارت شرکت کرد و چند روز بعد از پیروزی نهایی انقلاب اسلامی در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ به میبد مراجعت کرد.

■ اعزام به جبهه

پس از پیروزی انقلاب فعالیت‌های شهیدصادقیان بیش از گذشته شد. او پس از مراجعت به میبد در تمامی تظاهرات و راهپیمایی‌ها و همچنین انتخابات بعد از پیروزی فعالیت داشت و به طور جدی با عناصر ضد انقلاب برخورد می‌کرد. در پی شروع جنگ تحمیلی رژیم بعثی عراق علیه نظام مقدس جمهوری اسلامی ایران، شهید صادقیان همچنان فعالیت‌های انقلابی خود را دنبال و عزم نبرد با دشمنان اسلام و انقلاب کرد. به همین دلیل به دنبال کسب رضایت از پدر و مادرش افتاد و توانست رضایت‌شان را برای رفتن به جبهه جلب کند.

غلامرضای جوان پس از کسب رضایت خانواده‌اش در تاریخ ۱۴آذر به جبهه غرب عزیمت کرد. در هنگام شروع جنگ به جبهه مریوان در غرب اعزام و در آنجا به‌عنوان خدمه خمپاره‌انداز مشغول نبرد با دشمنان شد. پدر شهید می‌گوید هنگام خداحافظی به او گفتم حالا که تو به جبهه می‌روی پس ما چه کنیم؟ در جواب گفت شماها خدا را دارید و او شما را تنها نخواهد گذاشت. پدر شهید صادقیان همچنین می‌گوید چندین بار به وی پیشنهاد ازدواج کردیم و او هربار می‌گفت بعد از پیروزی کامل انقلاب و غلبه بر کافران بعثی ازدواج می‌کنم. شهید همیشه به مادرش می‌گفت دعا کن که من در راه خدا شهید شوم و زمانی که خبر شهادت غلامرضا منتشر شد، مادر شهید دست‌هایش را رو به آسمان بلند کرد و گفت شیرم بر تو حلال باد که مرا به این افتخار رساندی.

سرانجام در اول بهمن سال ۱۳۵۹ حین نبرد با مزدوران ضد انقلاب در ۱۷سالگی به درجه رفیع شهادت نائل شد. اولین شهیدی که جسد مطهرش در شهیدیه به خاک سپرده شد، شهید غلامرضا صادقیان بود و با به خاک سپردن بدن مطهر این شهید گلزار شهدای شهیدیه شکل گرفت.

> شهید همیشه به مادرش می‌گفت دعا کن که من در راه خدا شهید شوم و زمانی که خبر شهادت غلامرضا منتشر شد، مادر شهید دست‌هایش را رو به آسمان بلند کرد و گفت شیرم بر تو حلال باد که مرا به این افتخار رساندی

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۶۴۰۸

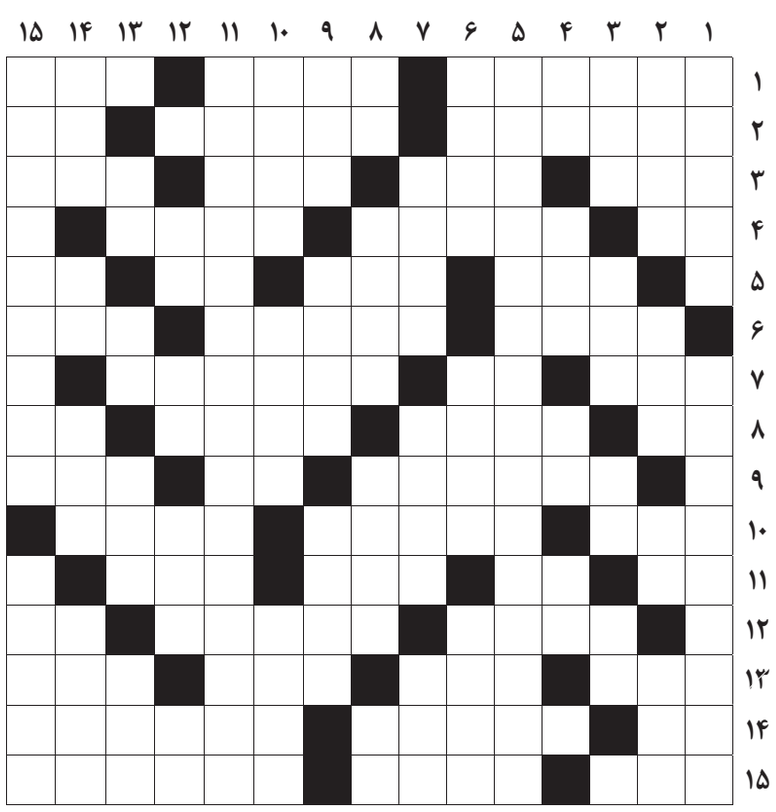

از راست به چپ

■ ۱- تیم فوتبالی در فرانسه- قانون مغولی- از حبوبات ■ ۲-گروهبان نیروی دریایی- وصف خانه قدیمی- تصدیق ایتالیایی ■ ۳- تیره- صدای رعد- لابیرنت- سلاح زیبای گوزن ■ ۴- نماد روشنایی- عطرمایه- کشور نیامی ■ ۵- مکزیکی‌اش معروف‌تر است- رد پا- نور اندک- صابون خیاطی ■ ۶- تجارت- صحت و تندرستی- هویج ■ ۷- همراه روزی- منقار کوتاه- رود و ایالتی در امریکا ■ ۸- گشاده- قهوه‌خانه فرنگی- اتومبیل باری سبک- خط کش مهندسی ■ ۹-گلبول سفید- سست و بی‌حال- عبرت ■ ۱۰- مخمصه- گوهر بی‌همتا- خدای یهود ■ ۱۱- راندن مزاحم- به دنیا آوردن- کشتی جنگی- مادر آذری ■ ۱۲- میوه تابستانی- از ابزار بیمارستانی- ضمیر غایب ■ ۱۳- تیم فوتبالی در یونان- اسب چاپار- خرس آذری- دوش ■ ۱۴ – درخت انگور- در هر زمان- وکیلی که دادگاه خود برای متهم می‌گیرد ■ ۱۵-سریع خودمانی- ماسک- لیگ فوتبال امریکا

از بالا به پایین

■ ۱ـ برجسته- پرحرفی ■ ۲ـ از شهدای کربلا- جزا- کشور اروپایی- بله نجار ■ ۳- لوس- سلیقه- تکرار حرفی - تردید ■ ۴-یک و یک- نیاز صنف نانوا- پشته و تپه- نگاه خیره ■ ۵- رمان توماس مان، نویسنده آلمانی ■ ۶- روادید- جدار غشایی در بافت‌ها- سزاوار ■ ۷- از صنایع ادبی- مراسم- فلسفه ارسطو ■ ۸- عدد اول- نخ جراحی- گوجه- کوزه بزرگ ■ ۹ـ از حروف مقطعه قرآنی- خزنده خون‌آشام- فریاد تشویق ■ ۱۰- سرنیزه- گوزن ایرانی- حرف هفتم یونانی ■ ۱۱-فلسفه اصالت وجود ■ ۱۲- شعیر- دختر لر- گوارا- کتف ■ ۱۳- بدی- یار گفت- چاره درد- پیمانه ■ ۱۴-خمیازه- ترش و شیرین- سبزی خرد کردنی- قلعه؛ حصار ■ ۱۵- از القاب ابن‌سینا- از ابزار دقیق اندازه‌گیری

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

		۲	۷		۶	۵		
۶					۹			
		۷				۲		
۱	۶		۸					
۳			۱					۷
							۳	۱
۸			۶	۱				
							۴	۳
	۴			۵			۶	

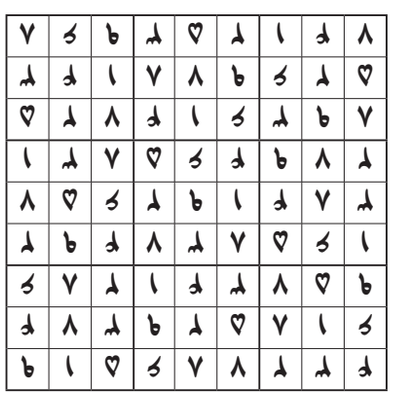

جدول کلمات متقاطع
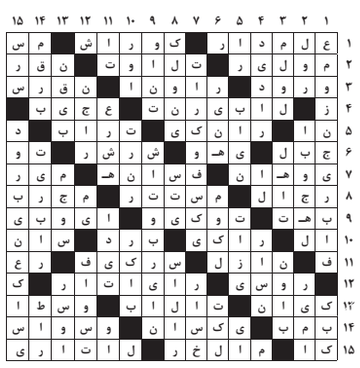
پاسخ جدول شماره ۶۴۰۷